

کشتی بی بادبان و بی ناخدای افغانستان د بحر خروشان و توفانزای سیاست امریکا، اروپا و منطقه

برای کودکان هموطنم که حال شان دردناک و آینده شان سخت مبهم است تقدیم میکنم

چشمبند غفلت هستی تماشا کردنیست
دهر شور محشر است و پنبه در گوشیم ما
(بیــــــــــــدل)

متأسفانه دیراست که دستم به سوی خامه دراز نمی شود و دلم نیز هوای نگارش ندارد. من که در سال ۲۰۰۸ ده ماهه و در سال ۲۰۰۹ شش هفته در افغانستان ماندم فساد و رشوه خواری را چنان بلای عام و همه گیر یافتم که همانند مولانا خردانگ خرابیده و عالم را کراساس که من مجال گفتن را از دست دادم و دیگران گوش شنیدن را. انگیزه نگارش من عشق است - عشق به انسان و بهزیستی انسان و کبوتر عشق هنگامیکه در حصار تعصبات قومی، زبانی، ملی و مذهبی گرفتار نمآید میخواید همه مرزها و دیوارها را پشت سر بگذارد و به جهانی فارغ از ظلم و بیاد طبقاتی فکر کند و در ذهن خود جهانی بیافریند که نه در آن هیاهوی غرور و فخر فروشی های زور آوران باشد و نه صدای ضجه های تلخ و استخوان سوز قربانیان زور و خود سری. و اگر من از بیاد طبقاتی دم میزنم به هیچ وجه منظورم این نیست که زور آوران جهان ضرورتاً مالکان سرمایه یا به اصطلاح کمونست ها مالکان و وسایل تولید استند و اگر وسایل تولید را از مالکیت های انفرادی و انحصاری بیرون آوریم و به دست دولت به اصطلاح پرولتری دادیم دنیای خود را به بهشت برین بدل کرده ایم که تجربه این سراب را ما در جهان خود آزموده ایم و کارگران نیمی از جهان که آزادی خود را در مالکیت های دولتی از دست داده به بردگان سرمایه داری دولتی و بروکراتیک بدل شده بودند به دست آوردند و در یک قسمت دیگر جهان نیز می داد می زند که از طلا بودن پشیمان گشته ایم مرحمت فرموده ما را مس کنید گفتم که انگیزه نگارش من عشق است و همین اکنون نیز همان عشق است که بر من نهیب میزند تا بنویسم و کاری به این نداشته باشم که شنونده هم است و یامن چون جن-زدگان در آفاق تنها با خود غم غم میکنم. یکی از خصلت های نمی گویم فطری بلکه عمیقاً ریشه دوانیده در شخصیت انسان همین است که پایبند تعلقات حزبی، قومی، زبانی، ملی و غیره بماند و حکومت همین علایق را بر حکومت قانون ترجیح دهد. در جامعه انسانی مردی چون حضرت عمر سخت کمیاب است که بتواند، پیش از دیگران قانون را بر فرزند خود تطبیق کند. در رژیم خلقی ها اصطلاح خلقیهای ثوری دقیقاً بیانگر حکومت همین علایق بود. خلقی های پیش از کودتای ثور هر چند گل شان آنطور که باید سخت نبود ولی به اصطلاح خلقیهای عقیدتی بودند که پس از کودتا فرصت طلبانی روبرو شدند که نان از زبان شان می افتاد ولی رفیق نه، همه از خم رنگریز سرخ بیرون آمده بودند و فریاد هورا هورای شان گوش فلک را کر می کرد و آدمی زاده جگر شیر به کار داشت که تلویحاً برای آن انقلابیهای سرخ و آتشین مزاج بگوید که این «انقلابی» که شما بدان دل خوش کرده اید میخواید اسب تجاوز خارجی را در مرزهای کشور رها کنید تا به دلخواه خود هر جا که میخواید بچرد این اسب سرکش د رپایان کار زمام اداره کشور را از خودتان نیز باز میگیرد به هر صورت این رشته سر دراز دارد و همان طور که ما همه می دانیم اتحاد شوروی آن روزگار در چار دوبر دور و نزدیک خود دشمنان فراوان داشت که نمیخواستند این لقمه چرب از گلو اوبه آرامی پایین رود و در صدر این دشمنان اراده خلل ناپذیر مردم افغانستان بود که میخواست دین و وطن خود را از شر تجاوز و زجر نجات دهد. دشمنان دیگر که میخواستند در جنگ نرخ معلوم کنند دو سه سال مقاومت افغان هارا دور آورند و دشمنان که اتحاد شوروی انسان که ساده لوحان حزبی میپنداشتند و حتی هلیکوپترهای ارباب خود را لقب «اخوان گشک» داده بودند به سادگی نتوانست نیروی مقاومت را در هم بشکند، جرأت گرفتند و با برنامه های خاص خود به کمک شتافتند. سیاستمداران پشاور نشین که در سرمایه اندوزی حرص تسکین نا پذیر داشتند برای جلب پول و اعتبار خود را برای خریداران بالفعل و حتی بالقوه فروختند ولی به خاطر مردم و منفعت مردم حتی یک روز نتوانستند صادقانه باهم اتحاد کنند و اینان کارکشور و جهان را بدتر از رژیم دست نشانده روس ها زار کردند. بقیه ماجرا معلوم است، جنگ سرد به نفع امریکا پایان یافت. امریکا همان نزد به کام رسیده بود که بایست راه خود را میگرفت و میرفت. افغانستان میدان جنگ رهبران تنظیم ها گردید

و این پیکارهای بی هدف نتوانست از میان رهبران امیر عبدالرحمانی بیافریند که سر حریفان تسلیم ناپذیر را زیر بال شان کند و امنیت رابه زور سرنیزه تأمین نماید. پاکستان تازه ملتفت شده بود که جنگ در افغانستان ناگزیر استقرار پاکستان را نیز برهم میزند، چون دیگر چشمش از رهبران تنظیم ها آب نمی خورد و در آنها کفایت لازم را نمی دید. اردوی طالبان راکه قبلاً زیر نظر مولانا فضل الرحمان و قاضی حسین احمد پرورده بود وارد صحنه پیکار کرد. طالبان شاید هم به مشوره پاکستان چندین سفر به امریکا کردند تا حسن نیت امریکایی ها را جلب کنند. این سفرها تاحدی بر امریکاییان اثر گذاشته بود اما، صحنه یک بازیگر دیگر نیز داشت که امریکا خود، اورا با پولش به سوی جهاد افغانستان کشانده بود و میگویند برایش وعده شده بود که بعد از پیروزی جهاد و شکست اتحاد شوروی امریکا در سقوط رژیم شاهی عربستان سعودی با او همکاری خواهد کرد و او بنیاد یک جمهوری اسلامی را در آن کشور خواهد گذاشت اما، امریکا آن سان که با مجاهدین افغان که زمانی زمامداران آن کلاه نورستانی شان را چون تاج افتخار بر سر می نهادند، پشت کرده بود این مرد را نیز نادیده انگاشت این مرد همان ابن لادن معروف است و او هم که اردوی امریکا را در کشور خود میدید بهانه خوب به دست داشت که زهرچشمی به این دوست ناسپاس نشان بدهد؛ متوسل به اقدامات تروریستی بر ضد امریکاد ر شرم الشیخ مصر، یمن و بالاخره سفارتهای امریکا در کینیا و تانزانیا شد که بل کلنتن رئیس جمهور وقت امریکا افغانستان ولیبی را بمباران کرد. ابن لادن که قبلاً بارها گفته بود که اگر بتواند امریکارانی که همانند شوروی در کوه ها و دره های دشوار گذار افغانستان درگیر یک نبرد دراز مدت و فرساینده بسازد در راه همین هدف کار میکرد و برای همین منظور سازمان القاعده رابه وجود آورد. آبر قدرت امریکاکه دست حریف خود را در جنگ سرد خوابانیده و سرمست غرور پیروزی بود این دشمن کوچک را چون پشه ای می پنداشت که قصد آژردن پیل کرده باشد؛ ولی هنگامیکه مزاحمتهای ابن لادن از حوصله امریکا بالاتر رفت، امریکا و متحدینش انگشت افکار طالبان را فشردن گرفتند و از آنان تقاضا کردند تا ابن لادن را بدون قید و شرط برای امریکا تسلیم کنند و این تقاضا را در حالی مطرح نمودند که طالبان جز سر مایه ابن لادن دیگر مدرکی برای تأمین مخارج خود نداشتند و بنابراین به سادگی نمیتوانستند تسلیم تقاضای زورگویانه امریکا شوند اما، برای اینکه دروازه مذاکره و تفاهم را باز گذارند تقاضای اسناد جرمی ابن لادن را کردند و حتی عده ای از علمای افغانستان البته بعد از مشوره با طالبان «محرمانه» و به شیوه «دیپلوماتیک» از ابن لادن خواستند که افغانستان را ترک بگوید.

اکنون نوبت ابن لادن بود که نقش خود را بازی کند. او که از یک سوزیر فشار معنوی طالبان بود و از سوی دیگر محیطی مساعد تر از افغانستان و سرزمین های آن سوی خط دیورند در اختیار نداشت که از دست دشمن نیرومند شی رابه آرامی سپری نماید بایس ظاهراً طالبان ولی اصلاً مردم افغانستان را زیر ضربه امریکا قرار میداد، راه مذاکره را می بست و آب را چنان خت میکرد که خود در آن سوی دیورند آسوده می نشست و ماهی مراد خود را میگرفت و امریکارادر مُرداب افغانستان غرق میکرد. بدبختانه امریکا درُست همان راه را رفت که ابن لادن میخواست و چون سُکان کشتی امریکا به دست ناخدای بی کفایتی چون جارج بُش بود که غرور زور و گنده دماغی های یک ابر قدرت را داشت ولی دورنگری و بصارت سیاسی یک سیاستمدار خیره و صاحب حوصله را نداشت خوب می توانست بازیچه مردی چون ابن لادن شود که نه تنها با محیط امریکا بلکه با محیط خانواده جارج بُش نیز تماس نزدیک داشت. ابن لادن که خوب میدانست مسلمانان و به طور خاص عربها تاچه حد از سیاست های دورویانه امریکادرمورد فلسطین و شرق میانه خاطر نا آرام دارند و این کشور چگونگی و قبحانه تمام قطعنامه های سازمان ملل را که از اسرائیل انتقادهای بسیار ملایم نیز کرده بود ند ویتونموده است؛ میتوانست که قلب هدف را بزند و امریکارادر برابر دنیای اسلام قرار بدهد و جنگ را تا میتوانست دراز مدت بسازد و خود و همکاران خود را در حالی که هیچگونه صلاحیت شرعی و فقهی نداشتند مفتیان فتوی دهنده بسازد. او حادثه یازدهم سپتمبر ۲۰۰۱ را طرح ریزی کرد و بدین ترتیب امریکاروا داشت که در نوعی خشم جنون آسای ناشی از آن عمل تصمیم های عجولانه و تهی از هرگونه خردمندی بگیرد و به قول آن ضرب المثل انگلیسی مانند گاو دیوانه در کارگاه شیشه - گره سوشاخ بیندازد و شیشه ها و بیش از هر شیشه دیگر شیشه دل هارا بشکند. این که جارج بُش در هجوم همان خشم دیوانه و ار جنگ غرب و متحدینش را بر ضد افغانستان ادامه جنگ های صلیبی خوانده نوزاد حافظه تاریخ بدرنرفته است. آری تیر این لادن خوب به هدف خورد و امریکاکه میخواست در (اکس) را از شقیقه بکشد، در آن جنون خشم نُخست بر افغانستان و بعد بر عراق تاخت. عراق دادمیزد که بازرسان ملل متحد بیایند و ببینند که عراق سلاح های گشتار جمعی ندارد؛ ولی کوریای شمالی آشکارا میگفت که سلاح های گشتار جمعی دارم و نیروی یورانیم غنی میکنم و زور امریکانیز در بغلش اما، امریکا که زور قصاب کرد به دست کوریا را نداشت به سراغ بقال ضعیف عراق رفت و باز هم تیر این لادن را دسته کرد. در افغانستان پس از تجاوز امریکارژیم طالبان سقوط کرد و چه خوب شد که آن رژیم ضد ترقی و پیشرفت که جامعه را بر میخ عننه های قبیلوی میخ کوب می نمود، سقوط کرد ولی جایش را چه چیز گرفت؟

رژیمی که از شست پاتا فرق سرد در فساد اداری، قاچاق، مردم آزاری و صد بلای بی درمان دیگر غرق بود و هنوز هم غرق است. شنیده ام که این روزهایکی از مقامات امریکایی به افغانستان رفته است تارد پای پول های آن کشور را که در مُرداب دفترهای گوناگون افغانستان فرو رفته است پیدا کند؛ من میخوام صمیمانه به امریکا یادآوری کنم که جناب

امریکا مگر این تو خود نبودی که ابتکار پاشیدن تخم خبیث رشوه و فساد را در افغانستان به دست گرفتی؟ مگر این تو نبودی که جوال، جوال پول بُردی و برای خریدن اراده هابه این و آن دادی؟ پیش از این که قدم نامیمون تو در افغانستان برسد ما ماموران رشوت خوار داشتیم ولی ژاغر آنان با صد تاهزار افغانی پُرمی شد؛ این تو بودی و تو راستی که رشوت دالری را در افغانستان رواج دادی و مارهای مارا به گُرزه مار ها و افغانی های مارابه اژدها بدل کردی. اگر مردم افغانستان از توجناب امریکا، انتظار استقرار دموکراسی و یا بازسازی کشور خود را داشته باشند از نیش گُر دم عسل میجویند، زیر آن که خود مروج فساد و رشوه خواری باشد و در همان پیاله اول دُر د به خورد مردم بدهد نمی تواند مُنادی دموکراسی و بازسازی شود. این پول تو بود جناب امریکا که مردم به زور آن یک حزب راجستر شده در وزارت عدلیه و صدها راجستر نشده در سرتا پای کشور ساخته اند. نفاق دیروز ما از مفلسی بود که همه میخواستند مانند زنبور در لاشه قدرت دولتی بچسبند و سهمی برای خود بردارند ولی نفاق امروز ما از پول توست. من خود ده ماه سال ۲۰۰۸ را در افغانستان بودم و بسیاری از روز داشتیم که در ساحت اختصاصی خود یعنی نگارش کتاب های درسی زبانهای دری و انگلیسی برای جوانان افغان کاری بکنم ولی، حتی به من نیز گفته میشد: «پالیز ملک مرزا، هم تو بخوهم ما» آری این پالیز ملک مرزا در افغانستان جناب امریکا تو دُر ست کردی و متحدین تو دُر ست کردند. ما ملت فقیر و نادار بودیم ولی تقوی و فضیلت چنان که امروز است هیچ وقت در میان ما مضحکه نشده بود. ما و ارثان فرهنگ عشق بودیم که نفس های ملامتگر داشتیم و در هر کجایکه منفعت خود را بر دیگران ترجیح می دادیم بر مانع میزد که: «نکنی جُرأت کاری که نباید کردی - گرشوی این قدر آگه که خدا میداند.» سُرّی سقطی به خاطر یک «شکر» سی سال تمام توبه و انابت میکرد بدین معنی که باری بازاری در بغداد آتش گرفته بود به سُرّی سقطی خبر دادند که دکان تو نسوخته است بی اختیار گفت: «شکر» و آن گاه خود را ملامت کردن گرفت که من چرا اینسان خودخواه استم که به خاطر مصیبت دیگران گریه نمیکنم ولی به خاطر دفع آن مصیبت از خود «شکر» میکنم. به روایت رساله قشیریه اوسی سال از همین گناه توبه میکرد و عذر آن «شکر» را میخواست ولی وجدان نارام او آسوده نمیشد. به هر صورت امریکا رفت و استبداد دُرّه به دست طالبان را پایان داد و ما هم که رنج بیست سال جنگ را پشت سر داشتیم شادمانی ها کردیم، دوره اول انتخابات را با همه کمی ها و کاستی های آن به عنوان یک دوره آزمایشی پذیرفتیم و اینک دو هفته بعد انتخابات دوره دوم که نتیجه آن از همین حالا هویداست فرامیرسد. نگاهی سطحی به سایت بی بی سی بیفکنید و این احصائیه ها را از نظر بگذرانید:

۱) «حامد کرزئی دو میلیون دالر از یک بانک خصوصی قرض گرفته و تا اکنون یک ملیون و هفتصد هزار آن را آب کرده است.»

۲) جلال کریم ۷۴۰ هزار دالر / هدایت امین ارسلا ۲۳۰ هزار دالر / عبدالله ۱۲۸ هزار دالر و بالاخره اشرف غنی احمدزی ۱۳۸ هزار خرج کرده اند» و «۲۲۳ ملیون دالر امریکا و ۳۵ ملیون یورو معادل ۴۹ ملیون دالر اروپا مصارف کمسیون انتخابات را پرداخته اند.»

تُخت: از جناب حامد کرزئی که دارایی خود را چیزی در حدود ده هزار دالر نشان داده است بپرسید که این دو ملیون دالر را به کدام اعتبار و برای کدام مصارف قرض گرفته است و منابع باز پرداخت این پول کدام است؟ دوم: از آن بانک خصوصی بپرسید که این پول را خود از کجا به دست آورده و به کدام اعتبار به یک فرد قرض میدهد و اگر بایک فرض مُحال آن فرد قمار انتخابات را باخت بانک این پول را چه گونه حصول میکند؟ سوم: از دیگر نامزدان ریاست جمهوری بپرسید که این پول ها را از کجا به دست آورده اند و چند مملکت خارجی برای چه منظور های سیاسی برایشان سرمایه گذاری کرده است و اینان در بدل پولی که دریافت کرده اند به پول دهندگان اعطای کدام امتیازات را متعهد شده اند؟

چهارم: از امریکای اروپا نیز بپرسید که دو صد و هفتاد و دو ملیون دالر پول مالیات دهندگان امریکایی و اروپایی را که معادل ۱۳۵۰۰ ملیون افغانی میشود برای مصارف تنها یک دفتر می پردازند و اگر فردا متصدیان امور غارتگری در «پالیز ملک مرزا» کرایه خری را که صندوق رای دهی را در یک محل دُشوار گذار و کوهستانی میبرد ده برابر قیمت آن خرید آورد کردند امریکا و اروپا برای جلوگیری از اینگونه رویداد چه کاری میتوانند بکنند؟ تجربه انتخابات افغانستان را زور شکستگی بانکهای امریکا و اروپا و رزوه ستانی ها و مخارج اضافی نمایندگان پارلمان برتانیه را نیز آفتابی میکند. آخر هیچکس ملا نصرالدین نیست که اینهمه پول بپردازد و رایگان خدمت خلق الله بکند. اگر قصد اشغال دایمی افغانستان در میان نباشد و نیروهای خارجی بیرون بروند این مخارج گزاف از منابع داخلی فراهم شدنی نیست و برای منابع خارجی هم ممکن نیست که این مخارج را همیشه تأمین نمایند، بنابراین اینان میروند و مثنی بروکرات فاسد که تقوی و فضیلت های اخلاقی را در بدل پول سودا کرده اند از آنان باقی میماند که به قول حضرت سنایی نه مسلمانی سلمان را دارند و نه درد دین را از بودردابه ارث برده اند یعنی: از این مُثنی ریاست جوی رعنا کارنگشاید مسلمانی ز سلمان جوی و درد دین ز بودرداء و آخرین پُرسشها نیز برای آن علمای کرام و وارسیده به مقام سترگ اجتهاد بر میگردد که سالهاست با حلوی اسلام گویبهای خود دهان شیرین میکنند و در این تیاتر امریکایی نقش استخاره بعهد میگیرند و از «خدا نیز اشارتی» برای شان در تائید این یا آن میرسد و آن پُرسشها نیز جز این نیست که آیا از پشت این ابرهای تیره فساد و رشوه خواری، آفتاب یک حکومت صالح و رهنمای مردم در جاده صلاح و تقوی طلوع

خواهد کرد؟ و آیا پیش از آنکه لغت تقوی از قاموس ما فرو بیفتند جوانان و نوجوانان ماکه باین جوفساد روبرو استند و در برخی حالات عملاً از آن تغذیه می کنند، بر امریکا نهیب خواهند زد که جناب امریکا، حضرت پیامبر ماکه هزاران درود بر او باد! فقر و قناعت را فخر خود میدانست و تو باین ثروت گزاف خود برای ما یک میراث تازه آورده ای و رهبرانی ساخته ای که جاه و جلال و مصرف پول های بادآورده ترا فخر خود می دانند و ما از این عمل بیزاریم؟ بنابراین اگر رنجهای پریده کودکان بی سرنوشت ماکه در فضای آکنده از دودباروت به دنیا می آیند در نتیجه بمباران تو بایم گذاریهای آنانی که با تومینگند همانند غنچه های که معروض با توفان ژاله شوندازمیان میروند و اگر بمائند حال شان تاریک و آینده شان مبهم است؛ آری اگر بر این رنجهای پریده رحم نمیکنی باری بر جوانان خود رحم کن و بیهوده در این گشتارگاه آنان رابه خون شان غرق مکن! تو در این پیکار مسلماً بازنده استی زیرا که در جامعه ما تخم نفرت کاشته ای و حاصل نفرت چیزی جز نفرت نمیتواند باشد. آن رقیبانی که تو دیروز دست شان را خواباندی امروز مترصد انتقام در کمین نشسته اند. تا چه وقت سقوط طیاره ها و هلیکوپترهای خود رابه پای نقص فنی می بندی و به جای فریفتن دیگران خود را میفریبی؟ اگر اشک مادران افغان اثر باخته است، باری اشک مادران امریکایی و اروپایی آن قدرها بی اثر هم نیست و میتواند رئیس های جمهور را غرق کند. این جا در ژلرنگ بر منگم آبدۀ برای قربانیان بمباران های هیتلر برافراشته اند و اینگونه آبدۀ هادر عراق و افغانستان نیز میتواند برافراشته شود و مرتکبان بمباری ها بوم گذار بهارا در ذهنیت نسل های آینده محکوم نماید. این جنگ لعنتی سی ساله برای هفت پشت مان کافی است و حالا که قوای شما قوای صلح نشد و به نیروی جنگ بدل شد و هر یک دست بر سینه میزنید که جنگ راتا آخر ادامه میدهم، بهای ادامه جنگ برای ما و کودکان ما بسیار گزاف است. به یاد داشته باش که وقتی چینی غرور زور آوری شکسته باشد آدم رابه لجاجت و پافشاری در امر غلط و ادار میسازد و این غرور شیطانی است که جز فتنه و گشتار نمی زاید. من فکر میکنم هنگامی که درامۀ انتخابات به پایان رسید جوانان ما سه مدال طلا تدارک ببینند و آن سه مدال رابه ترتیب به گردن امریکا، ناتو و ملل متحد بیاویزند و برای هر سه بگویند که در طول چندسال با ثروت گزاف خود گلیم رشوه خوار ی و فساد اداری را چنان در افغانستان گسترده اید که بروکرات های خودمان راه یک شبۀ شمار ادرصد سال نمیتوانستند طی کنند. واقعاً که:

زنده باد امریکا!!!

زنده باد ناتو!!!

و از همه مهمتر زنده باد ملل متحد که در این جوداد و گرفت پولی عدم تقلب را در انتخابات تضمین میکند!!!

والله اعلم بالصواب

پایان